



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسین طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۶-۱۳۹۵

جلسه هفتاد و نهم؛ یکشنبه ۱۳۹۶/۱/۲۰

۲. صحیحہی عبدالرحمن بن الحجاج:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: الرَّجُلُ يَجِئُنِي يَطْلُبُ الْمَتَاعَ فَأَقُولُهُ عَلَى الرَّيْحِ ثُمَّ أَشْتَرِيهِ فَأَبِيعُهُ مِنْهُ فَقَالَ: أَلَيْسَ إِنْ شَاءَ أَخَذَ وَإِنْ شَاءَ تَرَكَ؟ قُلْتُ: بَلَى قَالَ: فَلَا بَأْسَ بِهِ قُلْتُ: فَإِنْ مَنْ عِنْدَنَا يُفْسِدُهُ قَالَ: وَلِمَ؟ قُلْتُ: قَدْ بَاعَ مَا لَيْسَ عِنْدَهُ قُلْتُ: بَلَى قَالَ: فَإِنَّمَا صَلَحَ مِنْ أَجْلِ أَنَّهُمْ يُسَمُّونَهُ سَلَمًا إِنْ أَبِي كَانَ يَقُولُ لَا بَأْسَ بِبَيْعِ كُلِّ مَتَاعٍ كُنْتَ تَجِدُهُ فِي الْوَقْتِ الَّذِي بَعْتَهُ فِيهِ.^۱

عبدالرحمن بن الحجاج می گوید خدمت امام صادق عليه السلام عرض کردم: مردی پیش من می آید و طلب متاع می کند، با او بر سر مقدار سود مقاوله می کنم و سپس متاع را می خرم و به او می فروشم. حضرت فرمودند: آیا این طور نیست که اگر بخواهد می تواند أخذ به بیع کند و اگر بخواهد رها کند؟ عرض کردم: بله، چنین است. حضرت فرمودند: مانعی ندارد. عرض کردم: همانا کسی که در نزد ماست - عامه - آن را فاسد می داند. حضرت فرمودند: برای چی؟ عرض کردم: به تحقیق فروخته چیزی را که نزدش نبوده است. حضرت فرمودند: در مورد سلم چی می گوید که صاحبش چیزی را می فروشد که در نزدش نیست؟ عرض کردم: بله. حضرت فرمودند: [آیا] فقط به خاطر این که اسمش را سلم گذاشته اند صحیح می دانند؟! همانا پدرم می فرمودند: مانعی نیست در بیع هر متاعی که می یابی آن را در آن وقتی که فروختی.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۸، کتاب التجارة، أبواب احکام العقود، باب ۷، ح ۳، ص ۴۷ و الکافی، ج ۵، ص ۲۰۰.

این روایت مقداری با روایت اول تفاوت دارد و صلابت روایت اول را ندارد، البته تفاوت آن جوهری نیست اما چه بسا موجب تردید بعضی شود. در روایت اول فرض شده بود که بایع قبل از این که مالک مبیع شود، آن را حالاً می‌فروشد (فَيْشْتَرِي مِنْهُ حَالًا) اما در صدر این روایت راوی می‌گوید با آن مرد فقط مقاوله می‌کنم (فَأَقْوَلُهُ عَلَى الرَّيْحِ)، سپس مبیع را می‌خرم و به او می‌فروشم. هم‌چنین صدر این روایت با ذیل آن ناسازگار است، زیرا راوی در ذیل روایت می‌گوید «قَدْ بَاعَ مَا لَيْسَ عِنْدَهُ»، در حالی که در صدر روایت فرض شده بود که طرفین فقط مقاوله کرده‌اند و بیع انجام نداده‌اند. مضافاً به این که حضرت در این روایت حکم به جواز بیع را چنین تعلیل فرمودند که چون آن فرد مختار است و بیع قطعی انجام نشده، پس مانعی ندارد (أَلَيْسَ إِنْ شَاءَ أَخَذَ وَإِنْ شَاءَ تَرَكَ)، که مفهوم این عبارت آن است که اگر بیع قطعی انجام شده باشد، معامله فاسد است. پس این فقره‌ی روایت - با صرف نظر از عبارت ذیل - دلالت بر عکس مدعا دارد؛ زیرا ما درصدد اثبات جواز بیع ما لیس عنده به نحو کلی بودیم، در حالی که این فقره دلالت بر عدم جواز دارد، اما این ضربه‌ای به استدلال به روایت نمی‌زند؛ زیرا لحن صدر روایت کاملاً با تقیه سازگار است؛ ابتدا حضرت مماشاة با عامه گفتند که بیعی انجام نشده است «إِنْ شَاءَ أَخَذَ وَإِنْ شَاءَ تَرَكَ»، اما در ذیل روایت نظر حق را بیان کرده‌اند - آن هم از لسان پدر بزرگوار خود - که چنین بیعی مانعی ندارد. و این که از قول امام باقر علیه السلام چنین نقل فرمودند و خودشان مستقیماً چیزی فرمودند، این هم اماره‌ی بر تقیه است؛ چون کأن در نزد عامه، اعتبار امام باقر علیه السلام بیشتر از اعتبار خود حضرت بوده است.

به هر حال شاهد استدلال به این روایت، عبارت ذیل آن است که حضرت می‌فرمایند: «لَا بَأْسَ بِبَيْعِ كُلِّ مَتَاعٍ كُنْتَ تَجِدُهُ فِي الْوَقْتِ الَّذِي بَعْتَهُ فِيهِ» که اطلاقش هم شامل بیع به نحو کلی می‌شود و هم شامل بیع متاع جزئی خارجی، و حکم به صحت بیع می‌کند در صورتی که متاع در آن زمان در دسترس باشد. بنابراین از این روایت استفاده می‌شود که بیع ما لیس عنده به نحو کلی، صحیح است به شرط این که بایع به حسب معمول بتواند مبیع را در آن وقت تهیه کند.

۳. روایت ابی الصباح الكنانی:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام فِي رَجُلٍ اشْتَرَى مِنْ رَجُلٍ مِائَةَ مَنٍّ صُفْرًا^۲ بِكَذَا وَكَذَا وَ لَيْسَ عِنْدَهُ مَا اشْتَرَى مِنْهُ قَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ إِذَا وَقَاهُ الَّذِي اشْتَرَطَ

۲. کتاب العین، ج ۷، ص ۱۱۵:

[مرحوم صدوق رحمته الله این روایت را با سند خود از ابی الصباح الکنانی یا همان ابراهیم بن نعیم نقل می‌کند. اما در مشیخه‌ی من لا یحضره الفقیه طریقی به روایات ایشان بیان نمی‌کند. بنابراین نمی‌توان اطمینان به صحت سند این روایت پیدا کرد.]

ابی الصباح الکنانی از امام صادق رحمته الله نقل می‌کند که حضرت در مورد مردی که از دیگری صد من روی خریده است به فلان قیمت، در حالی که آنچه خریده در نزد او نیست فرمودند: مانعی در چنین بیعی نیست، هرگاه وفاء کند به آنچه که بر او شرط شده است.

ظاهر قریب به نص این روایت آن است که مشتری به نحو کلی، صد من مس را خریده است؛ نه این که صد من مسی را که خارجاً موجود بوده و ملک دیگری بوده است را خریده باشد.

بنابراین از لحاظ روایات، شکی در صحت بیع ما لیس عنده به صورت کلی - ولو حالاً - وجود ندارد و چندین روایت که در میان آنها صحیحه هم وجود دارد دال بر صحت چنین بیعی است. و در عین حال، امارات تقیه در روایات مقابل آن وجود دارد؛ یعنی اگر روایتی دال بر فساد چنین بیعی باشد، حمل بر تقیه می‌شود. از لحاظ فتوا هم گفتیم کسی در جواز بیع ما لیس عنده به نحو کلی، تشکیک نکرده است، الا آنچه که شیخ رحمته الله می‌فرماید از ظاهر بعضی نقل شده است.

بررسی روایات نهی از بیع «ما لیس عنده»

عرض کردیم روایاتی که نهی از بیع «ما لیس عنده» می‌کند، سه دسته است؛ دسته‌ی اول روایاتی که علی الاطلاق نهی از بیع «ما لیس عنده» می‌کند؛ یعنی هم شامل نهی از بیع به نحو کلی و هم بیع شخصی خارجی می‌شود. دسته دوم روایاتی که نهی از بیع جزئی خارجی می‌کرد و دسته سوم روایاتی که نهی از بیع کلی می‌کرد.

همان‌طور که قبلاً گفتیم، مرحوم شیخ در این جا تذبذب عجیبی دارند و بالا و پایین رفته‌اند و الانصاف و خلاف الانصاف گفته‌اند. بعضی هم گفته‌اند روایات دسته‌ی اول که بالاطلاق نهی از بیع ما لیس عنده

الصُّفْرُ: ما يتخذ من النُّحاس الجيد.

✓ لسان العرب، ج ۴، ص ۴۶۱:

الصُّفْرُ: النُّحاس الجيد، وقيل: الصُّفْرُ ضَرْبٌ مِنَ النُّحاس، وقيل: هو ما صفر منه، واحده صُفْرَةٌ، والصُّفْرُ: لغة في الصُّفْرُ؛ عن أبي عبيدة وحده؛ قال ابن سيدة: لم يَكُ يُجيزه غيره، و الضم أجود، و نفى بعضهم الكسر. الجوهري: و الصُّفْرُ، بالضم، الذي تُعمل منه الأواني.

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۸، کتاب التجارة، أبواب احکام العقود، باب ۷، ح ۴، ص ۴۸ و من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۸۲.

می‌کرد، علاوه بر ضعف سند، حمل بر تقیه می‌شود، از جمله مرحوم امام علیه السلام که در کتاب البیع فرموده‌اند تمام این روایات یا مختلقه و مجعول است و یا این‌که ثقیه صادر شده است. بعضی دیگر هم تمام این روایات را ضعیف می‌دانند و ما هم اعتماداً به آن‌ها، در بعض موارد گفته‌ایم همه‌ی روایات دسته‌ی اول ضعیف است، الا یک روایت که قبلاً استثناء کردیم که می‌فرمود «انه باع ما لیس یملکه» اما گفتیم این روایت مربوط به بیع جزئی است و داخل در روایات دسته‌ی اول نیست. ولی یک روایت دیگر وجود دارد که جزء روایات دسته‌ی اول است که به نظر می‌آید می‌توان سند آن را تصحیح کرد. روایت چنین است:

- مصححه‌ی سلیمان بن صالح:

وَ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ] بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَنْ سَلْفٍ وَ بَيْعٍ وَ عَنْ بَيْعَيْنِ فِي بَيْعٍ وَ عَنْ بَيْعٍ مَا لَيْسَ عِنْدَكَ وَ عَنْ رَيْحٍ مَا لَمْ يُضْمَنْ.^۴

سلیمان بن صالح می‌گوید امام صادق علیه السلام فرمودند: پیامبر گرامی اسلام صلى الله عليه وآله نهی کردند از سلف و بیع و از دو بیع در یک بیع و از بیع آنچه که در نزدت نیست و از سود آنچه که ضمانت نشود.

بررسی سند روایت

شیخ طوسی رحمته الله این روایت را با سند صحیح خود از احمد بن محمد بن محمد نقل می‌کند که یا مراد احمد بن محمد بن عیسی است و یا احمد بن محمد بن خالد که هر دو ثقه‌اند. البته در مصدر یعنی تهذیب الاحکام^۶، شیخ از محمد بن احمد بن یحیی نقل می‌کند که سند شیخ به ایشان هم صحیح است، و اولی این است که محمد بن احمد بن یحیی باشد که در مصدر ذکر شده و احتمال دارد صاحب وسائل اشتباه کرده باشد. به هر حال سند شیخ تمام است خصوصاً اگر محمد بن احمد بن یحیی باشد. محمد بن الحسین هم مراد ابن ابی الخطاب ثقه است. علی بن اسباط هم ثقه است. اما سلیمان بن صالح مشترک بین ثقه و غیر ثقه است؛ سلیمان بن صالح الجصاص الکوفی توثیق شده است، اما سلیمان بن صالح الاحمری و غیر او مجهول

۴. وسائل الشیعة، ج ۱۸، کتاب التجازة، أبواب احکام العقود، باب ۷، ح ۲، ص ۴۷ و تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۲۳۰.

۵. [ظاهراً مراد این است که دو بیع متفاوت در قیمت را با یک ایجاب محقق نکنید].

۶. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۷، ص ۲۲۹.

عَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَنْ سَلْفٍ وَ بَيْعٍ وَ عَنْ بَيْعَيْنِ فِي بَيْعٍ وَ عَنْ بَيْعٍ مَا لَيْسَ عِنْدَكَ وَ عَنْ رَيْحٍ مَا لَمْ يُضْمَنْ.

هستند، از این جهت خیلی از علماء که عنایت دارند بر عنوان روایات - از جمله صاحب جواهر^۷ - که اگر روایتی صحیح باشد تعبیر به صحیح کنند و اگر موثق باشد، تعبیر به موثق کنند و هكذا، حداقل در این جا تعبیر به روایت سلیمان بن صالح کرده‌اند و یا این که برخی مثلاً گفته‌اند «بسنده صحیح عن سلیمان بن صالح».

اما به نظر می‌رسد سند روایت قابل تصحیح باشد؛ زیرا سلیمان بن صالح الجصاص الکوفی، هم صاحب اصل بوده و هم صاحب کتاب، و شخصیت معروف و جا افتاده‌ای بوده است، و چون اسامی عند الاطلاق منصرف به اعراف افراد است، پس معلوم می‌شود که در این روایت مراد سلیمان بن صالح الجصاص است و اگر غیر ایشان بود باید تذکر می‌دادند. کما این که اگر به طور مطلق گفته شود «آقای بروجردی چنین فرمودند»، منصرف به حاج آقا سید حسین بروجردی^۸ است، با این که افراد زیادی به نام بروجردی وجود دارد که بعضی آنها اهل علم و صاحب کتاب هم هستند از جمله آشیخ محمد تقی بروجردی^۹ صاحب نهایة الافکار (مقرر محقق عراقی^{۱۰}).

بنابراین روایتی با سند صحیح وارد شده که حضرت نهی کردند از بیع ما لیس عندک، پس این مقدار ثابت است. عامه هم در کتب خود فراوان این مضمون را نقل کرده‌اند، از طرف دیگر روایات متعددی وارد شده که بیع ما لیس عندک به نحو کلی و حالاً جایز است، پس چکار باید کرد؟

کلام حضرت امام^{۱۱}

مرحوم امام^{۱۲} در کتاب البیع می‌فرمایند: با صرف نظر از صدر این روایات، «لا تبع ما لیس عندک» مربوط به بیع جزئی و اشیاء خارجی است؛ یعنی اگر ما بودیم و فقط این عبارت، در قوه‌ی آن روایاتی است که

۷. صاحب جواهر^{۱۳} ظاهراً در دو جا این روایت را نقل کرده است که در یک جا تعبیر به صحیح می‌کند:

✓ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۲، ص ۳۸۸:

کما انه یسقط الاستدلال علی ذلك بصحیح سلیمان بن صالح «عن ابي عبد الله علیه السلام نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن سلف و بیع ...»

✓ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۳، ص ۱۰۵:

وقال هو أيضا فی خبر سلیمان بن صالح «نهی رسول الله ﷺ ...»

۸. کتاب البیع (للإمام الخميني)، ج ۲، ص ۳۶۴:

قد مرّ بعض الكلام فيه و نزدیک هاهنا: بأن الاحتمالات فيه كثيرة، مع قطع النظر عن صدر رواية حکيم و سائر القرائن، کاحتمال کون المراد بالموصول الأعيان الخارجيّة، أو الكلّي، أو الأعم ...

ثم إن الدلالة علی المقصود إنما هی علی بعض احتمالاته، لا جميعها كما هو واضح، هذا بحسب مقام الاحتمال.

و أمّا بحسب مقام الاستظهار - مع الغض عن صدر رواية حکيم و سائر القرائن فالظاهر هو النهی عن بیع الأعيان؛ لأن الظاهر أن ما تعلق به النهی

نهی از بیع جزئی کرده بود (هذا الثوب و هذه الدابة ..). و این که گفتیم شامل بیع کلی نمی‌شود، زیرا ظاهراً آنچه نهی به آن تعلق می‌گیرد، بیع شیئی است که در نزد بایع وجود ندارد - یعنی آن مبیع خارجی متصرف به «کونه عنده و لیس عنده» می‌شود - اما در کلیات، بیع به «کلی» تعلق می‌گیرد و کلی متصرف به «کونه عنده و لیس عنده» نمی‌شود، بلکه این اتصاف مربوط به مصادیق خارجی است. پس اگر بایع چنین بگوید که «یک من گندم را فروختم در حالی که در نزد من نبود» چنین تعبیری خالی از مسامحه نیست؛ زیرا بیع به مصادیق تعلق نگرفته است در حالی که آنچه که در نزد بایع نیست، مصادیق است نه کلی. پس معلوم می‌شود مراد از «لا تبع ما لیس عندک» یعنی آن شیء خارجی را که در نزد تو نیست - یعنی مالکش نیستی یا تسلط بر آن نداری - فروش. و در مقابل آن، شیئی است که خارجاً در نزد بایع موجود است که بیعش مانعی ندارد.

مرحوم امام علیه السلام در ادامه می‌فرماید: اما با توجه به روایات از جمله روایات باب هفتم و هشتم از ابواب احکام العقود، معلوم می‌شود عبارت «ما لیس عندی أو عندک» یک اصطلاح جا افتاده‌ی عرفی است که در روایات شیوع استعمال در نهی از بیع کلی حائلاً دارد؛ یعنی نه تنها معنایش نهی از بیع جزئی ما لم یکن عنده نیست، بلکه حتی معنایش اعم هم نیست - اعم از بیع «کلی و بیع جزئی» ای که لیس عنده - بلکه فقط نهی از بیع کلی حائلاً می‌کند، [خصوصاً با توجه به این که چنین بیعی که بایع مبیع جزئی خارجی ای را که مالک نیست بفروشد و سپس آن را از مالک بخرد، معهود نیست و نادر است. در نتیجه ظاهر ابتدایی این روایات که نهی از بیع مبیع خارجی ما لم یکن عنده می‌کند، مراد نیست]. پس معلوم می‌شود این روایات ضعیفه^۹، یا باید جعلی و مختلقه باشند و یا این که تقیه^{۱۰} صادر شده باشند.

هو بیع ما لم یکن عنده، و فی بیع کلیات یتعلق البیع بالکلی، و لا یتصف ذلک بکونه عنده أو لیس عنده، بل مصادیقہ الخارجیة کذلک. و لو قال: «بعت مناً من الحنطة، و لم یکن عندی» فلا یخلو من مسامحة؛ فإن المصدق لم یتعلق به البیع، و ما لم یکن عنده هو المصدق لا الکلی. كما أن الظاهر من قوله: «لم یکن عندی» هو الخروج عن تحت یده، و إرادة عدم المملوکیة منه تحتاح إلى تأویل و مسامحة. فتحصل من ذلك: أن الظاهر هو النهی عن بیع مملوک خارجی لم یکن تحت سلطته، فیدل علی اشتراط القدرة علی التسلیم عند البیع أو عند وقت التسلیم.

هذا، لكن الشائع فی الروایات استعمال بیع ما لیس عندی أو عندک فی کلیات غیر المملوكة، فراجع «الوسائل» الباب السابع و الثامن من أحكام العقود، یظهر منها أن الخلاف بین العامة و الخاصة فی بیع الکلی حائلاً إذا لم یکن عنده كان معهوداً، و معه لا یبقی اعتماد علی ذلك الظاهر الابتدائی، خصوصاً مع عدم معهودیة بیع مال الغیر لنفسه، ثم الاشتراء كما هو مفروض المقام. فالظاهر أن تلك الروایات الضعیفة إما مختلقة، أو محمولة علی التقیة علی فرض الصدور.

۹. [یعنی روایات «لا تبع ما لیس عندک» که ظاهر ابتدائی آن نهی از بیع مبیع جزئی خارجی بود و دلالتی بر نهی از بیع کلی نداشت، یا جعلی

هستند یا حمل بر تقیه می‌شوند.]

والحمد لله رب العالمين

جواد احمدى